شهرآرا
SHAHRARANEWS.IR
اشنبه
سال پانزدهم
۹ مهر ۱۴۰۲
۱۵ ربیع‌الاول ۱۴۴۵
شماره ۴۰۴۶
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای
روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۲۷٪
۲۷° ↑۱۲° ↓
صبح ۱۷
ظهر ۲۴
عصر ۲۳
شب ۱۸

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۱:۲۱:۱۶ نیمه شب شرعی ۲۲:۳۹:۱۷
غروب آفتاب ۱۷:۱۶:۰۱ اذان صبح فردا ۰۴:۰۳:۲۴
اذان مغرب ۱۷:۳۴:۱۴ طلوع آفتاب فردا ۰۵:۲۷:۲۱

کارتون شهر



طرح: مجید ادیبی

نداشتن درک متقابل، یکی از علل ایجاد شکاف نسلی بین دو نسل جوان و کهن سال است.

شوخی بی‌شوخی

چای هایی که خوردن نداشت!



مهدی محمدی
طنزپرداز

● مشکل من این بود که دوست نداشتم مثل بقیه کارمندان بروم توی آبدارخانه و برای خودم چای بریزم. راستش اصلا چای آبدارخانه را دوست نداشتم، بلکه فقط از همان چای ها دوست داشتم که پولش را ارباب رجوع بدهد. اکثر ارباب رجوع ها هم راضی بودند که پول چایم را بدهند چون کارشان خیلی زود و فقط در زمانی به اندازه خوردن یک لیوان چای راه می‌افتاد. حتی آن‌هایی که مدارکشان ناقص بود هم با دادن پول چای به من، کارشان روی غلتک می‌افتاد.

● پول چای هایی که می گرفتم هم مثل خود چای ها مدل های مختلف داشتند. بعضی هایش درحد چای خیلی کم رنگی بودند که با آب جوش خالی تفاوت محسوسی نداشتند، بعضی پول چای‌ها، مثل چای پررنگ بودند. بعضی ها که خیلی عجله داشتند پول چایی که می‌دادند فراتر از پول چای بود، اصلا انگار به جای پول چای، دارند پول کاپوچینو می‌دهند. پول چای ارباب رجوع هایی هم که برای دادن پول چای این دست و آن دست می‌کردند مثل چایی بود که از زمان خوردنش گذشته است و لذت خوردنش به اندازه خوردن چای داغ نبود.

● البته ارباب رجوع هایی هم وجود داشتند که دوست نداشتند پول چای بدهند و من هم چون بدجور چای خور بودم نمی توانستم کارشان را زود راه بیندازم. کارشان ماه‌ها طول می‌کشید و برای همین مجبور بودند مثل کارمندان اداره هر روز بیایند اداره و از من جواب هایی مثل «سیستم قطعه، خودشون نیستند، امروز برین فردا بیایید!» بشنوند.

● آن‌ها خودشان کار خودشان را سخت کرده بودند و چند برابر هزینه چای هزینه رفت و آمدشان به اداره می‌شد.

● برخی ارباب رجوع ها هم بودند که ضریب هوشی زیادی نداشتند. هر قدر به آن‌ها می‌گفتم «من از آن چای‌خورهای خیلی قهار هستم که تا چای نخورم نمی‌توانم کار ارباب رجوع را انجام دهم.» منظورم را نمی‌گرفتند. من هم که نمی‌شد مستقیم به آن‌ها بگویم که به من زیرمیزی بدین، تا پرونده شما رو تموم کنم و روی میز تحویلتون بدم!

● ولی خوب این چای‌خورِ خیلی قهار بودن، عاقبت خوبی نداشت. حالا به جای چای خوردن، من را جایی آورده‌اند که فقط می‌توانم آب خنک بخورم.

● حتی شنیدم بعضی از کسانی که رد لیوان چای من روی پرونده ناقصشان افتاده هم باید بیایند اینجا و آب خنک بخورند.

● واقعا آب خنک خوردن برای آدمی مثل من که عادت داشت فرت و فرت چای بنوشد خیلی سخت است.

● البته خودم هم تلاش کردم کسی را پیدا کنم که پول چایش را بدهم تا زودتر آزادم کنند اما مثل اینکه اینجا کسی چای‌خور نیست.

● قرار است چند ماه دیگر هم آب خنک بخورم و بعدش آزاد شوم. آن وقت باید بروم اداره تا تسویه حساب پایان کارم را آنجا انجام دهم.

● این دفعه که رفتم اداره، به کارمندان توصیه می‌کنم فقط همان چای آبدارخانه را میل کنند و به هر ارباب رجوعی هم که آنجا ببینم خواهم گفت که سعی کنید پول چای هیچ کارمندی را شما حساب نکنید.

اول شخص

۱۰سالگی کِی تمام می شود؟

یادی از ناجی العلی و حنظله اش، به مناسبت روز هم بستگی با کودکان و نوجوانان فلسطینی



مجید ادیبی
روزنامه نگار و کارتونیست

«ناجی عوض الادهمی» مشهور به ناجی العلی سال ۱۹۳۶میلادی در روستای «شجره» فلسطین چشمانش را به دنیایی باز کرد که جز تلخی و درد و تحمل ستم، تصویر دیگری به دیدگانش نیامد. ده‌ساله بود که همراه خانواده‌اش از شجره، آواره یکی از اردوگاه‌های اسیران فلسطین به نام «عین‌الحلوة» شد. نام اردوگاه تناقضی عجیب با سرنوشت تک تک آدم‌هایی داشت که مجبور بودند از جور زمانه پناهنده آنجا باشند. در زبان عربی «عین‌الحلوة» دو معنا دارد: یکی «چشم زیبا» و دیگری «چشمه شیرین». هرکدام از این معانی را که در نظر بگیریم، هیچ کدام خط و ربطی با سرنوشت و زمانه آن آدم‌ها نداشت. نه زیبا بود و نه چشمه‌ای شیرین. هرچه بود، تلخی آوارگی بود و نازیبایی‌های دنیایی که قومی ستمگر بر مردمان سرزمینشان تحمیل کرده بودند.

تلخی عین‌الحلوة برای ناجی العلی وقتی بیشتر شد که با آگاهی از درد و رنج و آوارگی هم‌وطنانش درآمیخت و همین انگیزه‌ای شد تا ناجی العلی مسیر زندگی‌اش را از راه هنر به سمت مبارزه با ستمگران صهیونیست و حامیان آن‌ها باز کند؛ راهی که البته سختی‌ها و رنج‌های بسیار داشت.

پس از فراغت از تحصیل، حالا نوبت به عمل رسیده بود و ناجی العلی مطبوعات را سنگری محکم برای مبارزه‌اش دید. ستون ثابت کاریکاتور جایی بود که می‌خواست حرفش و عملش را در آن یکی کند. سلاحی که او آگاهانه انتخاب کرده بود، خشاب و فشنگ نداشت، اما درد ترکش‌هایش بیشتر از سنگ‌های مبارزان فلسطینی به تن دشمن اسرائیلی می‌نشست.

ناجی العلی اگرچه از نسل دوم کارتونیست‌های مطبوعاتی عرب بود، بسیاری او را در زمره کارتونیست‌های بزرگ‌تر و تأثیرگذارتر جهان عرب تا امروز می‌شناسند؛ کسی که قدرت و جسارتش در انتقاد از سیاست‌های جهان عرب در قبال دشمن صهیونیست، الهام‌بخش نسل‌های پس از او نیز شد.

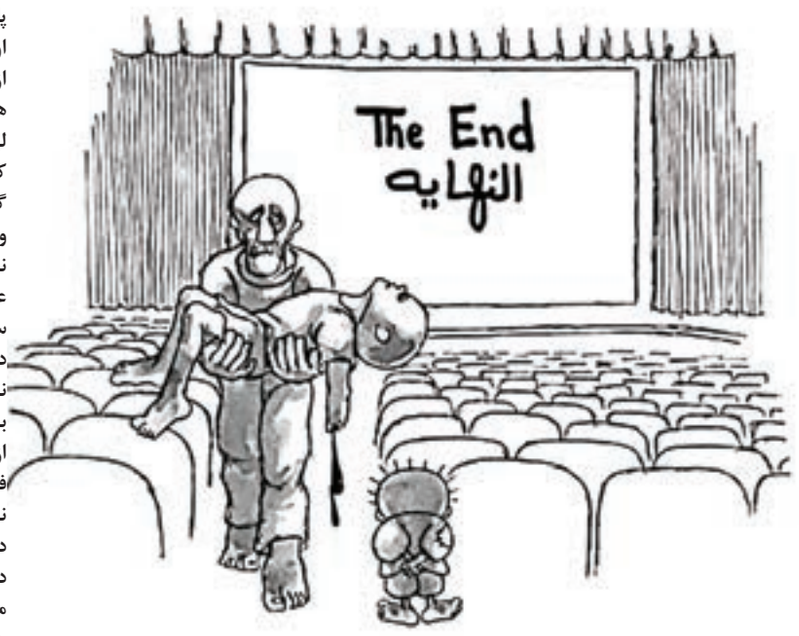


یکی از شاخصه‌های آثار ناجی العلی، امضای منحصر به‌فرد اوست. کودکی به نام «حنظله» که در عربی به معنای «سیب تلخ» است. و این تلخی شاید انتخابی آگاهانه از سوی ناجی العلی بود تا زیست دوگانه‌اش در اردوگاه «عین‌الحلوة» و رویارویی‌اش با جهانی سرشار از ظلم را در معرض نگاه مخاطبانش قرار دهد.

حنظله خردسال همواره پشت به مخاطب و رودررو با واقعیت‌های سرزمین‌های اشغالی، افشاگر پشت پرده ظلم‌وخیانت‌هایی است که همچون سدی در راه آزادی فلسطین از بند رژیم اشغالگر قدس، قد علم کرده است.

رائد خلیل، هنرمند اهل سوریه و یکی از کارتونیست‌های مطرح نسل سوم جهان عرب، در مقاله‌ای، توصیفی جذاب از حنظله دارد. او می‌نویسد: «{...} حنظله درواقع امضای ناجی العلی است و او به‌قدری با این امضا دمساز شد که به او ذهنیت و احساسی همچون یک فرزند داشت.» حنظله اما ورای یک امضا یا فرزند، فلسفه مبارزاتی ناجی العلی هم هست. او کودک ده‌ساله فلسطینی است که نخستین بار در سال ۱۹۶۹ در روزنامه کویتی «السیاسة» به تصویر درآمد. فلسفه وجودی این کودک ده‌ساله نیز وجهی نمادین از خالقش به شمار می‌آید، جایی که ناجی العلی ده‌ساله مجبور به ترک فلسطین شد و ده‌ساله ماندنش تا پایان عمر، آرمانی است برای تحقق فلسطین رهاشده از بند اسارت و نشان از آن دارد که این کودک (حنظله) جز در سرزمین خودش نمی‌تواند رشد کند. آوارگی ناجی العلی، گویی از همان خردسالی تا پایان عمرش، سرنوشتی عجین‌شده با زندگی اوست و حتی در فعالیت‌های حرفه‌ای‌اش هم از روزنامه‌ای به روزنامه دیگر کوچ می‌کرد. این هنرمند مبارز فلسطینی گاهی برای نشریات لبنان و به‌ویژه «السفیر» قلم می‌زد و آن‌گاه که عرصه را بر او تنگ می‌کردند، آثار تلخ گزنده‌اش را در نشریات کویت منتشر می‌کرد و در این میان، هیچ‌وقت روی آرامش به خود ندید، آوارگی و تهدیدهای جانی مداوم از سوی عوامل و مزدوران رژیم صهیونیست، همچون سایه‌ای تا پایان عمر همراه او بود و سرانجام در ۲۲ جولای ۱۹۸۷ (۳۱ تیر ۱۳۶۶)، مقابل دفتر نشریه «القبس» در لندن، به ضرب گلوله‌ای که به سمت راست شقیقه‌اش اصابت کرد، پس از دوره یک‌ماهه کما، به خیل شهدای مبارز فلسطینی پیوست.

ناجی العلی امروز نیست تا ببیند کودکان ده ساله بسیاری هنوز در آرزوی بزرگ شدن در سرزمین مادری‌شان، فلسطین، دست از مبارزه نکشیده‌اند؛ کودکانی که هرکدام یک حنظله‌اند...



یکی از آثار مطرح ناجی العلی که در روزنامه السفیر لبنان منتشر شد

روایت

رحمة للعالمین

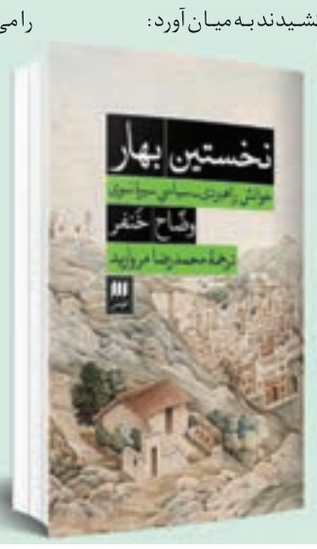


سیدمحسن موسوی‌زاده
روزنامه نگار

ترس و دلهره در چشمان همه هویدا بود. او با ما چه می کند؟ حالا او فاتح است ما مغلوب. یکی با خودش می گفت آیا به یاد دارد آن رفتار زشت و دور از نزاکتی که آن روز با او کردم؟ دیگری هم مدام فکر می کرد من از قومی هستم که در عداوت با او سنگ تمام گذاشت. آیا مرا به سبب خطای خویشانم مجازات می کند؟ دیگری یاد روزی افتاد که شهادت حمزه را در مکه اعلام کردند، درمیان کوچه ها چه بزمی گرفته بود و حالا با خودش می گفت حتما به گوش او می رسانند آنگاه که او در سوگ عزیزترین خویش و تکیه گاهش بود چه شادی ها که نکردم. حالا او با من چه می کند؟ همه نگران بودند، نگران جان، مال و اعتبارشان. آیا او دارایی هایمان را مصادره می کند؟ آیا او جانم را می ستاند؟ او با فرزند خطاکارم چه می کند؟ ای کاش اول مرا مجازات کند و بعد فرزندم را.

محمد(ص) درحالی که آن ها سراپا گوش شده بودند، گفت: خدایی جز خدای یکتا نیست که شریکی ندارد. وعده خود را به جای آورد و بنده خود را یاری داد و همه احزاب را به تنهایی در هم شکست. ای جماعت قریش به راستی که خدانناسی جاهلیت و بالیدن شما به پدران را از شما زدوده است. مردم از آدم هستند و آدم از خاک.

مردم؟ همه مردم؟ یعنی حتی مایی که او را بیرون کردیم و با او دشمنی ورزیدیم؟ یا او کسانی که وی را از مسجدالحرام راندند و به نبرد با او برخاستند، استثنا می کند؟ سرانجام همان پرسشی را که جماعت بهت زده از دیرباز انتظارش را می کشیدند به میان آورد: ای گروه قریش آیا می پندارید که با شما چه رفتاری خواهد شد؟



دزدانه در خطوط چهره اش می نگرند و نفس‌هایشان را در سینه فرومی برند و این امید در جانشان جوانه می زند که پیش از لب گشودن او رهایی یابند، پرتو سیمایش می درخشد. در چهره او همان «محمد امینی» را می بینند که اخلاق نیکش شهره عام و خاص بود. او همانی بود که حتی جاهل ترین دشمنانش یعنی ابوجهل هم بر صداقت و درست کاری و نیکی اش گواهی داد. او که اکنون اینجاست همان محمد امین(ص) است. لبان مبارکش باز می شود و می گوید: من همان چیزی را می گویم که برادرم یوسف گفت: سرزنشی بر شما نیست. روانه شوید که شما از رها شدگان هستید.

تلخیص و اقتباس از کتاب «نخستین بهار»

مناجات و حکایات

تو به جای پدر چه کردی خیر؟

مهمان پیری شدم در دیاربکر که مال فراوان داشت و فرزندی خوب روی.
شبی حکایت کرد: مرا به عمر خویش به جز این فرزند نبوده است. درختی در این وادی زیارتگاه است که مردمان به حاجت خواستن آنجا روند. شب‌های دراز در آن پای درخت بر حق بنالیده‌ام تا مرا این فرزند بخشیده است.
شنیدم که پسر با رفیقان آهسته همی گفت: چه بودی گر من آن درخت بدانستمی کجاست تا دعا کردمی و پدر بمردی.
خواجه شادی کنان که پسرم عاقل است و پسر طعنه زنان که پدرم فرتوت.
سال‌ها بر تو بگذرد که گذار نکنی سوی تربت پدرت
تو به جای پدر چه کردی خیر؟.....تا همان چشم داری از پسرت

گلستان/باب ششم/در ضعف و پیری

عکس روز

روایت رشادت

نمایش بزرگ میدانی «نوری در نیمروز» به کارگردانی محمد جهانپا به همت سازمان فرهنگی اجتماعی شهرداری مشهد، فرهنگ سرای شهید سردار حاج قاسم سلیمانی و گروه هنری جلوه هشتم، هر شب در بولوار نماز، رو به روی بوستان کوهسار به صورت رایگان اجرا می شود. علاقه مندان می‌توانند تا ۲۸ مهر از ساعت ۱۸:۳۰ تا ۲۰ به تماشای این اثر نمایشی بنشینند.

محوریت «نوری در نیمروز» رشادت و ایثارگری سردار شهید نورعلی شوشتری است.

برای مشاهده گزارش تصویری کد را اسکن کنید.

عکس: محمدحسن صلواتی/ شهرآرا

